

شوخی

ارباب (بنوکر جدید) موجب شما در سال اول از قرار چهل پنج تومان در ماه پرداخته خواهد شد ولی در صورتیکه از کارتان رضایت حاصل شود در سال دوم ماهی شصت تومان دریافت خواهید نمود.

نوکر - خیلی معذرت میخواهم اما اگر اجازه بفرمایید از همین حالا من سال دوم خدمت را شروع میکنم.
(نونهالان)

مسابقه موشها

نیمه شب مسافری پیشخدمت مهمانخانه را صدا زد، آقایان چه وضعی است: از اول شب تا بحال در اطاق من موشها دعوا می کنند.

پیشخدمت با ملایمت جواب داد

- پس میخواستید باشی ۱۰ ریال کرایه اطاق، مسابقه مشت زنی قهرمانان را تماشا کنید؟
(نوروز ایران)

عقب نزن

سریل تجریش، راننده بی اتومبیل خود را عقب میزد. مردم داد زدند:
(آهای بچه رازیر نکنی) راننده گوش نهید او عقب میزد باز هم داد زدند بچه ها رازیر نگیری راننده عقب زد و زد و بالاخره یکی از بچه ها را زیر کرد مردم جلو آمدند: (آهای مردیکه. ما داد زدیم که این بچه ها آ نجا هستند. چرا گوش ندادی. عقب زدی.)

راننده گفت: (آخر آقایان، شما که هوپ نگفتید!) اطلاعات هفتگی

نامه های عجیب

دکتر گودیل در انگلستان و دکتر بلشر در آمریکا مدت چهار سال بوسیله نامه بایکدیگر شطرنج بازی می کردند و چون بالاخره نتیجه می نگرفتند دکتر بلشر طی نامه بدکتر گودیل نوشت.

دوست عزیزم خواهش می کنم راجع بیابان بازی اقدام کن و مراعات کن.

دکتر بلشر در جواب نوشت:

اگر مات بکنم می ترسم تو در انگلستان بمانی در صورتیکه من بسیار علاقه به تجدید دیدار دارم. (انسان آزاد)

حرف بیجا

معلم - چرا صبح بمدرسه نیامدی ای تیزل
 پری - خانم بخدا صبح زود توی حوض افتادم
 معلم - قطعاً سرما هم خوردی
 پری - نه خانم ساعت ده بود

(آمین)

کلاغ مجهول‌المنه

در یکی از شهرهای هندوستان کلاغی هر روز برگزید بتخانه‌ای می نشست و بی راکه در آنجا نصب بود آلوده میکرد. خدمه بتخانه هر چه کوشیدند که کلاغ را از این کار مانع شوند نتوانستند، عاقبت شکایت را نزد برهمن بردند، او گفت معلوم میشود این کلاغ مسلمان است و بابت و بتخانه عداوتی دارد. برای اینکه دیگر به سقف بتخانه، برنگردد جامی پر از شراب آنجا بگذارید که فردا خودش فرار خواهد کرد خدام بتخانه همان کار را کردند و فردا کلاغ آمد هم شراب را خورد و هم بت را آلوده کرد. دو باره که برهمن از کار کلاغ آگاه شد گفت من در کار این کلاغ حیرانم اگر مسلمان است شراب چرا میخورد و اگر هندوست چرا بت را آلوده میسازد. (استخر)

قباکهنه

سه نفر یهودی را برای دازدن بردند. پس از دازدن دو نفر چون نوبت سومی رسید حکم عفو صادر شد حکم عفو را برای یهودی سوم خواندند اولی او بجای رفتن ایستاده بدو نفری که بردار بودند مینگریست پلیس از وی پرسید چرا نمیروی !! گفت، اگر لباسهای این دو نفر را میخواهید بفروشید من خریدارم (آشفته)

در جنگل

شکارچی اول - آها! نگاه کن رد پای شیر را پیدا کردم.
 شکارچی دوم - خوب حالا تورد پای شیر را بگیر بین کجنارفته من هم میروم به
 پنم از کجا آمده (اروند)

➤ جواب آسیابان ➤

زاهدی به آسیاگندم برد که آرد کند. آسیابان گفت حالا وقت ندارم زاهد گفت اگر گندم را آرد نکنی دعا خواهم کرد بر تو و بر آسیا والاغ تو بلا نازل گردد.

گفت مگر تو مستجاب الدعوه هستی؟

گفت بلی

گفت پس در این صورت دعا کن که گندمت آرد شود بی آنکه بمن محتاج

(مجله ترقی)

بوده باشی.

➤ ننی زن ماهر ➤

اولی - آیا میدانی فلان شخص درنی زدن چنان مهارت دارد که هر موقع نی

میزند پرندگان بگرد او آمده حتی ممکن است روی نی هم بنشینند.

دومی - اینکه اهمیتی نداده منم موقیمکه دراطاق مشغول ویلسن زدن میشوم

برنده ها آمده روی دستم می نشینند

اولی - چه پرنده نی

دومی - مگس

(پرخاش)

➤ تبریک بیشتر ➤

اولی - سلام، تبریک عرض میکنم شیده ام عروسی میکنی؟

دومی - حرف مهملی است ابدأ در فکر آنهم نیستم

(نوفیق)

اولی - پس بیشتر تبریک میکنیم

➤ سوراخ شده بود ➤

من دربی ابری که تازه خریده بودم میگشتم از کلفت تازه ام پرسیدم در جوابم

گفت

خانم جان آن قرمزه را میگوید؟ آنقدر سوراخ شده بود که من دورش انداختم.

(جهان دانش)

➤ حدود جغرافیائی ➤

آموزگار - بسر شمال و جنوب پرتقال بکجا محدود است؟

(۳۹)

شاگرد - پرتقال محدود است از شمال بشاخه های بالاسرواز جنوب به گلدان
(بازی کودکان)

﴿ نقص خلقت زن ﴾

پس از آنکه زن در درگاه قدرت ساخته و پرداخته گردید بمعرض نمایش جمع هنر پیشه گان گذاشته شد ادیب گفت تبارك الله احسن الخالقين الحق که مظهر کمال و جمال است و زورزد و چندبیتی در وصف روی و مویش شعر گفت مجسمه ساز از شوق و ذوق فوراً بجمع آوری سنگ و مرمر و گچ و آهک پرداخت تا مجسمه اش را بسازد بنا بفکر ساختمان خانه و خیابان مشغول دوختن لباس شد خلاصه هر يك بزبانی به تمجید و ستایش پرداخته در این میانه فقط معمار پری غایب بود امر شد فوراً او را هم بیاورند تا نظریه خویش را ابراز کند . معمار پس از آنکه نفسی تازه کرد . عینکش را بچشم زد زیرو بالا و پشت و روی زن را بدقت و رانداز کرد .

بعد با کمال خونسردی گفت ای بد نیست فقط يك عيب دارد

(القیاء)

﴿ کدابی ﴾

کدا - لطفاً دوریال پول به من بدهید میخواهم اتوبوس سوار شوم
رهگذر - نرخ اتوبوس یکریال بیشتر نیست شما چطور دوریال میخواهید
کدا - خوب شما همان یکریال را لطف کنید ممنونم .

(خاور)

﴿ درد کان طوطی فروشی ﴾

مشری - قیمت این طوطی سبز رنگ چقدر است . - پانصدریال

- آیا حرف هم میزند

- بلی ! میگوید (صاحب اشتباه میکند !)

مشری - قیمت آن طوطی زرد چقدر است

فروشنده - یکصدریال

- اود یگر نمیگوید ! (صاحب اشتباه میکند !)

- خیر ولی پیش خود همین فکر را میکند

(۴۰)

(علی بابا)